

و بخدمات خود ادامه میداد .

برای توده مردم بطور کلی وسایل تعلیم خواندن و نوشتن فراهم نبود ولی اصول و فروع دین و اخبار و احادیث در شهرهایی که مسجد داشت شفهاً بیان میشد .
 با ورود الفبای عربی بایران و تعلیم قرائت کلام الله - با حشر بعضی از ایرانیان با زمامداران و مهاجرین عرب پاره‌ای از لغات عربی جسته‌جسته در زبان پهلوی (فارسی) راه یافت .

دوره عباسی

(۲۳۲ - ۱۳۲ هجری)

خلافت بنی عباس سه تفاوت عمده با بنی امیه داشت . نخست آنکه قلمرو خلافت شامل تمام ممالک اسلامی نبود زیرا یکی از خاندان اموی بنام عبدالرحمن هنگام برچیده شدن بساط خلافت آن سلسله ، با زحمت فراوان خود را با سپانی رسانیده فرمانروائی آنجا را بدست گرفته بود و مصر و دیگر ممالک شمالی افریقا نیز همیشه در امپراطوری اسلام نبودند . دوم آنکه حس جنگجویی و سلحشوری و نیروی ایمان در اعراب رو بسستی نهاده بود و دیگر در تاریخ اسلام تفوق و نقش مؤثر نداشتند . سوم اینکه در مرکز خلافت ابتدا نفوذ ایرانیان سپس نفوذ ترکها حکم فرما شد .

صد سال دوره اول خلافت بنی عباس را که تا ۲۳۲ هجری یعنی جلوس المتوکل دهمین خلیفه امتداد دارد و در زمان او منتهی بتسلط ترکها میشود ، مورخین عالم دوره نفوذ ایران خوانده اند . در این دوره علم و معرفت رواج حاصل کرد و تمسک بعقل و منطق در امور دینی و سازش دادن مذهب با فلسفه طبق عقاید معتزله چنانکه در فصل هفتم مختصراً بدان اشاره رفت آغاز گردید . در زمان خلافت مأمون (۲۱۸ - ۱۹۸ هجری) که هم مادر و هم زنش (۱) و هم وزیران و ندیمانش همه ایرانی بودند امپراطوری اسلام باوج عظمت رسید و بیت الحکمه بغداد که نخستین مؤسسه ترجمه و تألیف کتب و اشاعه فرهنگ اسلامی است ایجاد شد .

در اثر معارف پروری و دانش دوستی وزیران ایرانی و بذل مال فراوان در ترویج علم و فضیلت ، نقل و ترجمه کتب پهلوی به عربی در فنون ادبی و اخلاقی و تاریخ و مملکت داری

(۱) زن مأمون برادر زاده فضل بن سهل ملقب به ذوالریاستین (ریاست سیف و قلم) وزیر اعظم او بود .

و آداب معاشرت و هیئت و منطق بیشتر توسط دبیران ایرانی آغاز شد و ترجمه آثار طبی و فلسفی اساتید یونان و هندوستان عبری توسط استادان دانشگاه جندی شاپور و دیگران تشویق و تعقیب گردید و تألیفات و تصنیفات در رشته های مختلف بوجود آمد و عصر درخشانی بظهور پیوست که به قرن طلایی اسلام معروفست. در این عصر بغداد مرکز دانش و فرهنگ جهان گشت و چنانکه در فصل هفتم گفته شد از آنجا پرتو علم بمغرب زمین تابیدن گرفت و اروپا را برای تجدید حیات ادبی و هنری (رنسانس) در قرن نهم هجری مطابق با سده پانزدهم میلادی کمک و یاری نمود.

در کتاب فهرست ابن ندیم که در ۳۷۷ هجری یعنی تقریباً یکصد و پنجاه سال پس از عصر طلایی تألیف شده و مضمون ترین و قدیمی ترین کتاب در نوع خود میباشد اسامی پانزده نفر - علاوه بر اکثر افراد خاندان نوبخت - از مترجمین ایرانی که کتب پهلوی را عبری نقل کرده اند ذکر گردیده است. خاندان نوبخت و دو فرزند خالد و علی تمیمی و حسن بن سهل کتب نجوم و هیئت را ترجمه کردند. زیج شهریار که از مهمترین کتب علمی دوره ساسانی است توسط همین علی تمیمی عبری در آمد.

روزبه پسر دادویه از اهل فارس که زردشتی بود و پس از طی جوانی در خدمت دبیری حکام عرب در عراق و کرمان، باسلام گروید و به عبدالله ابن مقفع موسوم شد با تبیح کاملی که در زبان و ادبیات پهلوی و تاریخ ایران داشت عده زیادی کتاب در تاریخ و منطق و ادبیات عبری ترجمه و تألیف کرد که غیر از ترجمه کلیله و دمنه - که از کتب درسی ممالک عربی است - بقیه همگی از بین رفته است (۱)

در حکمت عملی و اخلاق چهل و چهار کتاب در فهرست مذکور آمده که یکی از آنها از زادان فرخ است که در پرورش و ارشاد فرزند خود نوشته (مانند قابوسنامه عنصرالمعالی) و عنوان بعضی دیگر از آنها عبارتست از عهدار د شیر - عهد کسری - روشنائی

(۱) راجع به خصائل و بزرگ منشی ابن مقفع و خدمات او بفرهنگ رجوع شود به ضعی الاسلام تألیف استاد احمد امین مصری که تحت عنوان پرتو اسلام بفارسی ترجمه شده جلد دوم از صفحه ۲۲۹ تا ۲۶۳

نامک - کتاب ادب جوانشیر - کتاب مهر آذر جشنس

این نکته نیز باید گفته شود که قسمت عمده آثاری که از پهلوی عبری ترجمه شده در اثر حوادث و سوانح روزگار از بین رفته و آنچه باقی مانده مشتی از خروار است چنانکه فی المثل یاقوت در معجم الادباء (جلد هفتم چاپ مارگواپوت صفحه ۱۰۵) درباره محمد بن مرزبان معروف به ابوالعباس دمیری که از مورخین قرن سوم هجری است بیش از پنجاه کتاب ترجمه از پهلوی عبری باونسبت داده در صورتیکه یکی از آنها هم در دست نیست!

چنانکه سابقاً اشاره شد در میان اعراب بدوی هنر نوشتن از **ثبت احادیث** معایب بشمار میرفت و اشعار جاهلیت را بحافظه می سپردند. بنی امیه نیز که رجعت بدوره جاهلیت کرده بودند باهل فضل و کتاب بنظر حقارت می نگریستند. بهمین جهت مدتها اعراب احادیث و اخبار را ثبت نمی کردند و شفاهاً آنها را بیان می نمودند.

در دوره بنی عباس که اهل فضل و کمال معزز و محترم شدند ثبت و ضبط احادیث و اخبار آغاز شد و کم کم برای استنباط احکام قرآن «علوم عربی» بوجود آمد. برای فهمیدن و تشخیص معانی آیات قرآن - مخصوصاً برای خارجیان که بعد از زیاد هر روز بمذهب اسلام میگردیدند - نوشتن صرف و نحو و کتاب لغت لازم آمد. برای پی بردن به مفهوم پاره ای از کلمات قرآن که در زبان عادی بکار نمی رفت ناچار شدند اشعار قدیمی را جمع آوری کنند. فهمیدن این اشعار مستلزم آن شد که از انسب یا شجره اعراب آگاه و از تاریخ (اخبار) و جنگهای آنها (ایام) مطلع باشند.

برای تکمیل دستورها، یک در قرآن برای زندگانی آمده لازم شد که از اصحاب حضرت رسول و پیروان و تابعین آنها توضیح بخواهند تا معلوم شود که در موارد معین حضرت رسول چه فرموده و چگونه عمل کرده اند: از اینجا علم حدیث بوجود آمد. برای اطمینان بصحت هر حدیث علاوه بردانستن متن درست آن میبایست اسناد آنرا

ذکر کنند تا بفهمند توسط چه کسانی نقل شده تا بالاخره برشته تحریر در آمده است .
تحقیق در صحت اسناد موقوف بدانستن تاریخ و ترجمه احوال ناقلین و اخلاق و سیرت
آنها بود . تاریخ نیز منحصر بتاریخ عرب نبود بلکه تاریخ ممالک مجاور مخصوصاً
ایران و یونان و حبشه و همچنین جغرافیای این ممالک بایستی مورد مطالعه قرار گیرد .
باین ترتیب تدوین کتب دینی در این دوره آغاز شد و تألیفات بسیار در هر رشته
بوجود آمد .

تعلیم و تربیت در نتیجه پیروزی ایرانیان بر بنی امیه و تأسیس خلافت بنی عباس
و تفویض مقامات و مناصب دولتی بآنان بر عده کسانی که زبان
عربی میآموختند طبیعتاً افزوده شد . از طرف دیگر بتدریج شماره اسلام آورندگان
رو بفرزونی میرفت و قرائت قرآن و پی بردن بمبانی مذهب و مطالعه کتب شرعی بر آنان
که استطاعت و استعداد داشتند واجب مینمود . ازینرو زبان عربی بسهولت در طبقات عالیه
و متوسط شهرها رواج پیدا کرد و الفبای عربی بتدریج معمول گردید و بر عده لغات عرب
در زبان توده مردم افزوده گشت .

در عین حال زبان پهلوی نیز تدریس میشد چنانکه وجود مترجمین کتب پهلوی
بعربی نیز این معنی را بشبوت میرساند . کسانی که مسلمان شده بودند باز ضرورت آموختن
زبان و ادبیات پهلوی را حس میکردند چنانکه مثلاً فضل بن سهل که بدین اسلام در آمد
و بعدها وزیر مأمون شد فرزندان و اقوام خویش را از بغداد بخراسان فرستاد تا نزد
استادی پارسی حکمت آموزند و در مراجعت آثار آئین پارسی در تربیت آنان
مشهود بود (۱) .

ولی نکته مهم اینست که از این دوره ببعد زبان عربی که تا دوره اموی برای
مسلمانان فقط زبان مذهبی و رسمی بود در این دوره در نتیجه ترجمه ها و تألیفاتی که
شد و در نتیجه خواص و استعداد آن ، زبان علمی و ادبی نیز گشت و از این پس کتبی که

ایرانیان در علوم و ادبیات تألیف کردند تقریباً همگی بزبان عرب بود. در این زمینه میتوان اسامی عده زیادی از بزرگترین دانشمندان عصر را ذکر کرد که ایرانی هستند و بزبان عربی افکار و نتیجه تحقیقات خود را بیان کرده اند چون ابن مقفع (مقتول در ۱۴۲) ابوحنیفه مؤسس طریقه حنفی (متوفی در ۱۵۰) - سیبویه مؤلف شهر صرف و نحو عرب (متوفی در ۱۷۶) - عمر بن فرخان طبری ریاضی دان (متوفی در ۱۹۹) - ابن قتیبه مورخ شهر صاحب عیون الاخبار و طبقات الشعرا (متوفی در ۲۱۳) - محمد بن موسی خوارزمی مخترع جبر و مقابله (متوفی در ۲۲۴) - ابو معشر بلخی نویسنده ۳۵ کتاب در ریاضی و نجوم (متوفی در ۲۷۲) ...

معدلك باید تذکر داد که در همین دوره سرودن شعر بزبان فارسی آغاز گردیده و از جمله شعرای معروف حنظله بادغیسی است که در نیشابور میزیست و در حدود ۲۲۰ در گذشته است و این قطعه که شاید نخستین نمونه شعر فارسی باشد از او است :

مهتری گر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و ناز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگت رو یا روی

در طب و فلسفه دانشگاه جندی شاپور بزرگترین مرکز فرهنگی شرق همچنان بر پا و بکار خود مشغول بود و پزشکانش بترجمه کتب طبی و فلسفی از یونانی و عربی خدمات خود را دنبال میکردند و هر زمان خلفا را مرضی هائل دست میداد از اطباء عالی قدر آنجا استفاده میکردند و وقتی هارون الرشید تصمیم گرفت بیمارستانی در بغداد تأسیس کند بوسیله یکی از اطباء و داروسازان جندی شاپور فکر خود را جامه عمل پوشاند. پس از دائر شدن بیمارستان مذکور توجه خلفا معطوف بدان گردید و از رونق جندی شاپور کاسته شد. با تأسیس بیت الحکمه در بغداد از روی گرفته و سازمان جندی شاپور توسط مأمون، دانشگاه جندی شاپور کم کم فراموش شد و در اواخر قرن سوم رو بویرانی رفت.

در این دوره در بعضی از شهرها مانند بخارا و بلخ و هرات و دامغان شروع بساختن

مسجد شد و در این مساجد بود که برای توده مردم اصول و فروع دین گفته میشد و تعلیمات مذهبی باین ترتیب شفاهاً انجام میگردد. علمای بزرگی که در برخی از شهرها بودند در مساجد برای طالبین علم تدریس میکردند. بتدریج که کتاب دینی تألیف گردید برعهده طلاب افزوده شد و برای استفاده از محضر مدرسین سواد و زبان عربی ضروری گردید. لذا نزدیک مساجد مکتب بوجود آمد. بعضی از بزرگان نیز برای ثواب و تقرب بخدا مکاتب مجانی برای یتیمان و کودکان بی سرپرست تأسیس کردند چنانکه یحیی بن خالد برمکی در بغداد بدین کار اقدام کرد.

ایرانیانی که بدین نیاکان خود باقی مانده بودند مطابق آئین مزدیسنا اصول دیانت را میآموختند و در آتشکده ها مراسم مذهبی را بجامیآوردند. تعلیم زبان پهلوی و خواندن اوستا و زند در میان آنان معمول بود. عدهای نیز برای ورود بخدمات دولتی یا اقدام به ترجمه و تألیف، زبان عربی را فرامیگرفتند.

نتیجه تعلیم و تربیت این دوره علاوه بر شرکت در ایجاد فرهنگ اسلامی، حفظ و تقویت حس استقلال طلبی و میهن دوستی بود که بمحض ضعیف شدن خلفای عباسی آثار آن بروز و ظهور کرد. دیران دیوانهای این عصر که در حقیقت رؤسای ادارات مهم مملکت بودند نمونه بارز این تربیت بودند چه علاوه بر اینکه بسیاری از ترجمه ها از پهلوی به عربی توسط آنان صورت گرفت پیوسته آتش ایران دوستی را در سینه خود فروزان نگاه میداشتند. الجاحظ نویسنده معروف عرب در این دوره (که در ۲۵۵ هجری در گذشته است) در رساله ای که راجع باین طبقه نوشته ایراداتی بآنها گرفته که بجای خواندن اشعار عرب و نقل اجادیت و اخبار و بحث در فقه، دیران کتب پهلوی و آثار ادبی ایران را (مانند کلیله و دمنه و عهد نامه اردشیر و امثال و حکم بودرجمهر و رسائل عبدالحمید و کتب ابن مقفع) قرائت میکنند. روایات و سنن اسلامی را بدون دلیل نمی پذیرند و عقل و منطق را مالک فهم و قضاوت قرار میدهند. از رجال اسلام تعجیل نمیکنند و از آنان انتقاد هم میکنند. پیوسته از بزرگی پادشاهان ساسانی و راه ورسم مملکت داری و کشور گشائی آنان سخن میگویند و شیفته شعائر ملی و آداب و رسوم

باستانی خود میباشند (۱).

بهین جهت اغلب دبیران و نجیبای ایرانی را در دوره اول عباسی متهم به الحاد و زندقه کرده و بهین بهانه عده‌ای از آنانرا چون ابن مقفع و افسین بقتل رسانده‌اند. ولی چنانکه ملاحظه خواهد شد تمام اتهامات و فشارها و قتل‌ها نتوانست جلوی احساسات و تمایلات قلبی و افکار ایرانیان را بگیرد و مانع شود که نیاکان ما موجبات آزادی خویش را از تحت سلطهٔ بیگانه فراهم آورند و مقدرات مملکت خود را بدست گیرند.

(۱) در کتاب فرهنگ ایرانی از صفحه ۱۰۲ تا ۱۰۴ قسمتی از این رساله نقل و خلاصه

فصل هیجدهم

دوره تجدید حیات و استقلال ایران

از نیمه قرن سوم تا استیلاء مغول (۶۵۶ هجری)

جنبشهای بدوی

از زمانی که ایران جزو امپراطوری اسلام در آمد ایرانیان که بیش از هزار و صد سال دارای مملکت عظیم مقتدری بوده و بر قسمت بزرگ جهان فرمانروائی داشتند و از خود تمدن و فرهنگ درخشانی بوجود آورده بودند نمی توانستند رقیت بیگانه را تحمل کنند و پیوسته جنبشها و نهضت های ایجاد کردند که حاکی از همین احساسات درونی آنان بود. سپهبدان و مرزبانان ایران با فاتحین جنگها کردند. گرگان و طبرستان و دیلمستان از استقلال و آزادی خود دست برداشتند. عمر بن خطاب را که دستور حمله و هجوم بایران را داده بود یکی از زردشتیان نهادند بنام فیروز در مدینه بسال ۲۳ هجری از پای در آورد. بعضی از شهرها طغیان کردند مانند استخر که اعراب ناگزیر شدند دوبار در ۲۹ و ۳۰ هجری بتصرف آن اقدام کنند یا اصفهان که پس از قتل عمر شورش کرد و تازیانرا بیرون راند و در حدود دوازده سال بعد از نوسپاهی انبوه باشغال آن مبادرت ورزید. مردم این مرز و بوم بمذهب تشیع پیوستند و بر ضد تازیان خود را آراستند. در قیام مختار در کوفه بر ضد خلفای اموی بخونخواهی حضرت سیدالشهداء شرکت جستند و از ۶۵ تا ۶۸ هجری هزاران نفر جان خود را فدا کردند. بر علیه امویان نهضت عباسی را که موجزی از آن در فصل گذشته بیان شد بوجود آوردند. وقتی منصور خلیفه دوم عباسی بغدر ابو مسلم خراسانی را بقتل رساند سنباد نیشابوری بسال ۱۳۷ بخونخواهی او برخاست و بر ضد منصور جنگید.

شیعیان خراسان و ماوراءالنهر بنام سپیدجامگان بر هبری هاشم بن کلیم ملقب به المقنع بنام ابو مسلم خراسانی در بخارا شورش کردند - مأمون برادر کوچک امین را بر ضد وی بعنوان مدافع مذهب شیعه بچنگک برانگیختند - فرقه‌های مختلف تشکیل دادند ، از جمله خرمیان ، که در ۱۹۳ هجری در آذربایجان آشوب برپا ساختند و از ۲۰۰ هجری بریاست بابک متجاوز از بیست سال بر ضد خلفا مبارزه کردند .

احساسات میهن پرستی و استقلال طلبی و یاد عظمت و شکوه عصر ساسانی و حماسه‌های ملی و داستانهای دلاوری در تمام مملکت مخصوصاً در خراسان (که از طرف شمال و مشرق صدها کیلومتر وسیعتر از خراسان کنونی بود) همواره مردم را بهیجان می آورد و همگی منتظر فرصت بودند تا خویشتن را از زیر تسلط و استیلاء بیگانه خارج سازند .

یکی از عواملی که این احساسات را زنده نگاه میداشت خاندانهای بزرگ و دهقانان (مالکین متوسط) بودند که از دوره ساسانی همچنان شخصیت خود را محفوظ داشته فرهنگ و آداب و

خاندانهای
بزرگ و دهقانان

رسوم ملی را نگاهداری میکردند و از میان همین خاندانهای قدیمی بود که سردار دلیری مانند ابو مسلم خراسانی برخاست - یاسلسله سامانیان ظهور کرد - یازاریان و دودمان بویه علم استقلال بر افراشتند . بعضی از آنان شجره خود را حفظ کرده نسب خود را پیادشاهان ساسانی میرساندند چنانکه زیاریان از احفاد قباد ساسانی (پدر انوشیروان) و آل بویه از نسل بهرام گور و سامانیان از سلاله بهرام چوبینه بودند و ابو مسلم خراسانی خود را از عقباب گودرز پهلوان معروف اصفهان میگفت .

در جنبش‌هایی که بظهور پیوست (مانند قیام ابو مسلم خراسانی بر ضد بنی امیه) و نهضت‌هایی که بعداً برپا شد خراسان و

اهمیت خراسان

سیستان اهمیت بسیار داشت زیرا در آن ایالت وسیع سلطه اعراب اساساً سست و بی پایه بود و دوری از مقر خلافت و روحیه مردم آنجا کمک بزرگی بفراهم کردن جنبش مینمود . همین بعد مسافت نیز موجب شد که تجدید حیات ادبی ایران از خراسان آغاز

گردید و در ولایاتی که نزدیکتر پایتخت خلفا بود دیرتر زبان فارسی نضج گرفت چنانکه در ولایات غربی و حتی نواحی مرکزی ایران در عصر آل بویه زبان عربی در ادبیات و کتابت بیشتر از زبان فارسی بکار میرفت .

علاوه بر همین دوستی و استقلال خواهی ایرانیان - باقی بودن
دودمانهای نجیب و بزرگت قدیمی - دوری ایران خاوری از
مرکز خلافت، عاملی که نهضت ایران را آسان کرد فساد خلفای

فساد خلفا

تسلط ترکها

بنی عباس بود . نیرنگ و دسیسه و غدر و حیله و عدم اعتماد باقوال و نوشته های خلفا و خیانت و بی عفتی و فسق و فجور (۱) در دربار خلافت شیوع داشت و باعث میشد که مردم از آنان منزجر شوند و به پیروان آل علی و اسماعیلیان متمایل گردند .

از زمان مأمون ببعده خلفا بواسطه عدم اعتماد باعراب ، ترکانی را که در سرحدات خراسان و ترکستان بغلامی و بندگی گرفته یا خریده بودند به نگاهبانی خویش تعیین کردند و بتدریج از آنان گاردی تشکیل دادند . بمرور زمان صاحب منصبان آنها را از میان خود آنان برگزیدند و اینان رفته رفته در امور کشوری مداخله کردند و دارای نفوذ شدند تا آنجا که خلفاء را عزل و نصب کردند و زمام امور خلافت را بدست گرفتند و ظلم و جور و قانون شکنی را شیوه خود ساختند .

وضع مذکور از آغاز خلافت المتوکل دهمین خلیفه عباسی

خلافت المتوکل

یعنی از ۲۳۲ هجری رو بشدت و وخامت گذاشت . المتوکل

تعصب عربیت و ستایش بسیار نسبت بخلفای اموی داشت و از رسوم و اخلاق آنها پیروی میکرد و حتی میخواست پایتخت را به دمشق منتقل کند . المتوکل شیعیان را سخت در مضیقه گذاشت و عده ای از آنانرا بقتل رسانید - هرقد مطهر حضرت حسین را در کربلا در ۲۳۶ هجری خراب و ویران کرد - بخاندان حضرت علی ابن ابیطالب علناً اهانتها روا داشت نسبت به نصاری و یهود نیز فشار زیاد وارد ساخت ؛ آنانرا وادار کرد که لباس مخصوصی با کلاه و بازوبند و کمر بند نشاندار برتن کنند تا همه مردم آنها را

(۱) برای مثال رجوع شود به نامه ای که حسن صباح در جواب ملکشاء سلجوقی

بوی نوشته است : کتاب «هشت مقاله تاریخی و ادبی» آقای نصرالله فلسفی صفحه ۲۱۲

بشناسند - اگر بخواهند سوار شوند فقط بر الاغ و قاطر بارکاب و زین چوبین سوار شوند - بالای درخانه خویش تصویری از شیطان بیاویزند

سال ۲۴۷ المتوکل در حال مستی بتحریرك پسرش المنتصر بدست یکی از غلامان ترك كشته شد. المنتصر نیز چند ماه پیش خلافت نکرد و جانشینان او یعنی المستعین والمعتز والمهتدی که جمعاً با خود وی نزدیک به نه سال خلافت کردند همگی بدست غلامان ترك بوضع فجیعی كشته شدند. در همین اوان زنگیان بریاست یکنفر ایرانی بنام علی ورنینی در ناحیه بصره و واسط در بین النهرین شورش کردند و از ۲۵۵ تا ۲۶۹ موجب وحشت زمامداران بغداد شدند.

ظهور صفاریان در موقعیکه حوادث مذکور در بغداد و حوالی آن روی میداد یعقوب بن لیث صفاری بسال ۲۴۷ در سیستان یعنی زادگاه رستم، قهرمان داستانهای ملی خروج کرد و پرچم استقلال ایران را باهتزاز در آورد و تا دروازه بغداد تاخت و در ۲۶۵ که در گذشت بر سغد و خراسان و قسمتی از طبرستان و فارس و خوزستان دست داشت. عمرو برادر یعقوب و جانشین او بود و ماوراءالنهر را بر قلمرو خود افزود.

سلسله صفاری تا سال ۲۸۷ که بدست اسماعیل سامانی در بلخ منقرض گردید (۱) حیات ملی ایران را احیاء کرد و برای خاندانهای قدیمی و متنفذ سر مشق استقلال طلبی شد و تاریخ کشور ما را بطور قطع از حوزه خلافت مجزاساخت. در دربار عمرو صفاری و بتشویق او فیروز مشرقی و ابوسلیك گرگانی اشعار خود را سرودند.

البته طاهریان قبل از صفاریان کوس استقلال زده بودند ولی چون اصلاً از مهاجرین تازی بودند نسبت بزبان و فرهنگ ملی ما دلبستگی نشان ندادند. سر دستة آنها طاهر ذوالیمینین بدستور مأمون پسر کوچک هارون الرشید بر ضد امین برادر بزرگتر که خلافت را داشت جنگید و چون پیروز شد بسال ۲۰۵ حکومت خراسان یافت و در خاندان او

(۱) معذک خاندان صفاری تا قرن یازدهم هجری باقی ماند و یکی از اعضای آن در ۱۰۲۹ در قزوین بحضور شاه عباس صفوی رسید (ترجمه تاریخ مختصر ایران بقلم بل هنر صفحه ۳۱)

حکومت موروثی شد و بدین ترتیب از نسل سوم با حکومت عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱۴) نفوذ و قدرت حاصل نمود و نسبت به خلفاء نافرمانی کرد تا در ۲۶۰ یعقوب صفاری خراسان را از دست خاندان مذکور خارج و تصرف کرد.

سامانیان
سامان از دودمان بهرام چویننه وزر دشتی بود و بدعت و الی خراسان اسلام آورد. نوه های او که چهارتن بودند در زمان مأمون به حکومت های جزو خراسان منصوب بودند. از آنان، دومین که احمد نام داشت قلمرو حکومت خود را توسعه داد و مبنای آنرا تقویت کرد. نصر و اسماعیل پسران احمد که از ۲۵۰ مشغول فرمانروائی شدند بر اقتدار خویش افزودند. نصر در سال ۲۷۶ در گذشت و اسماعیل در ۲۸۷ صفاریان را مغلوب کرد و بر خراسان و ماوراء النهر کاملاً مسلط شد و سلسله سامانی را در بخارا تأسیس نمود و سلطنت آنان تا ۳۹۵ دوام داشت و در آن سال بدست محمود غزنوی منقرض گردید.

سامانیان که بالطبع به فرهنگ ملی خود دلبستگی داشتند از حمایت اهل فضل و ادب دریغ نکردند و بخارا را مرکز دانش و فرهنگ نمودند و شعرای نامی مانند ابوشکور بلخی و رودکی و دقیقی را تشویق و نوازش وافر کردند و نثر فارسی جدید بتقویت آنان صورت ثابت یافت و شاهنامه نثر ابومنصوری که مأخذ شاهنامه منظوم فردوسی است در همین دوره تألیف گردید که متأسفانه اصل آن از بین رفته و تنها مقدمه آن که قدیمی ترین تألیف نثر فارسی است و در ۳۴۶ هجری نوشته شده در دست است (۱). در ۳۵۲ بلعمی تاریخ طبری را به فارسی نقل کرد و کتاب الادویه ابومنصور موفق هراتی به فارسی تألیف گردید. کتاب حدود العالم در جغرافیا در همین عصر بسال ۳۷۲ نوشته شد. شاهنامه فردوسی نیز در همین عصر تدوین یافت و در آغاز سلطنت محمود غزنوی به سال ۴۰۰ انتشار حاصل کرد.

در این دوره زبان عربی همچنان زبان علمی و فلسفی بود و عده ای از ایرانیان مانند زکریای رازی (متوفی در ۳۲۰) و محمد جریر طبری و ابونصر فارابی (متوفی در ۳۳۹)

وابن سینا و بلاذری (صاحب فتوح البلدان) و دینوری و محمد خوارزمی (صاحب مفاتیح العلوم) و غیره کتب خود را در پزشکی و شیمی و ریاضی و جغرافیا و تاریخ بزبان عربی نوشتند.

دودمان زیار
چنانکه سابقاً اشاره شد در طبرستان اسپهبدان در مقابل حملات تازیان مقاومت کردند و تا ۱۱۶ هجری آنجا را محفوظ داشتند سپس آن خطه چندی در تحت سیطره حکام عرب بسر برد و در نیمه قرن سوم علویان که منسوب به آل علی و شیعه بودند قریب نیم قرن در طبرستان حکومت کردند. در ۳۱۵ هجری مرداویج پسر زیار که نسبش به قباد ساسانی میرسید برگزگان و طبرستان دست یافت و همدان و اصفهان را نیز تصرف کرد و خاندانش نزدیک صد و پنجاه سال امارت داشتند و طبعاً حامی و مروج زبان و فرهنگ ملی بودند. مرداویج در احیاء آداب و رسوم ساسانی بسزا داشت چنانکه جشن مهرگان و سده را با شکوه فوق العاده زنده کرد. قابوس بن وشمگیر ملقب به شمس المعالی از اعظم این خاندان بود که علاوه بر بزرگواری نسبت بدان شمنندان، شخصاً از فضایل زمان بود و تألیفاتى از او بجاست. بیرونی کتاب آثار الباقیه را بنام او نوشت و منوچهری تخلص خود را از پسر او (منوچهر فلک المعالی) گرفت. عدهای از شعرای محلی که بزبان طبری شعر سروده اند مانند دیوار و زمسترد در تحت حمایت او بوده اند. عنصر المعالی صاحب قابوسنامه نیز از احفاد اوست.

خاندان بویه
مؤسس این خاندان که از سلاله بهرام گور ساسانی و از اهل دیلم بود علی پسر ابوشجاع بویه است که از طرف مرداویج حکومت کرج (جنوب شرقی همدان) را داشت. در ۳۲۰ اصفهان را تصرف نمود و با کمک دو برادر دیگر - حسن و احمد - فارس را در ۳۲۳ و سال بعد همدان و کردستان و در ۳۲۸ کرمان را اشغال و حکومت ایالات ایران را بین خود تقسیم کردند. احمد که کرمان را داشت خوزستان را تصاحب کرد و در ۳۳۴ بغداد را تصرف نمود و المستکفی بیست و دومین خلیفه عباسی را معزول و برادر او را بخلافت گذاشت. مراکز حکومت

سه برادر عبارت بود از شیراز وری و بغداد . المطیع والطائع والقادر که از ۳۳۴ تا ۴۴۲ خلافت داشتند جیره خوار سلاطین بویه بودند و فقط سکه بنام خلیفه زده میشد و در خطبه روزهای آدینه اسم آنان ذکر میگردد .

اوج عظمت آل بویه در زمان عضد الدوله پسر حسن بود که از ۳۳۸ تا ۳۷۲ حکومت کرد .

هر يك از امرای آل بویه بر قسمتی از ایران جز خراسان و ماوراءالنهر دست داشت . در ۴۲۰ ری تسلیم محمود غزنوی شد و در ۴۵۰ طغرل بيك سلجوقی بغداد را فتح و دودمان بویه را منقرض ساخت .

آل بویه مذهب تشیع داشتند و آنرا ترویج کردند . در مدتی که بر بغداد استیلا داشتند آزادی بحث و فکر در آنجا رونق گرفت و جمعیت اخوان الصفا رسائل خود را نوشتند که در فصل هفتم شرح آن مذکور افتاد . در مدت سلطنت آنها اهل فضل و کمال مورد حمایت و تشویق قرار گرفتند و زبان فارسی و عربی هر دو مورد توجه آنان بود . علاوه بر بغداد ، ری و اصفهان نیز مرکز علم و فرهنگ شد . از شعرای این دوره منطقی و خسروی را میتوان ذکر کرد . کسانی که در علم و ادب مقام شامخ احراز کردند عبارتند از ابوسعید ابوالخیر عارف شهیر - ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب الاغانی عربی - ابن سینا که طب را بزبان عربی و حکمت را بعربی و فارسی هر دو نوشت - مقدسی صاحب احسن التقاسیم در جغرافیا - صاحب بن عباد وزیر دوتن از آل بویه که از فضایی عصر خود بوده و در لغت و عروض عرب کتاب نوشته و گویند ۸۰ هزار جلد کتاب در کتابخانه خود داشته - ابن بابویه صاحب من لایحضره الفقیه (متوفی در ۳۸۴) - علی بن عباس مجوسی پزشک عضدالدوله که پدرش زردشتی بوده و کتاب کامل الصنائه را در طب تألیف کرده (متوفی در ۳۸۳) - کوشیار منجم گیلانی - بدیع الزمان همدانی نخستین گوینده «مقامات» (متوفی در ۳۹۸)

ایرانیانی که در این دوره بعربی شعر سروده اند بسیارند . ثعالبی نیشابوری (متوفی در ۴۲۸) در کتاب یتیمه الدهر قطعاتی از اشعار عربی جمع و با ذکر اسامی

گویندگان در چهار جلد تألیف کرده که سه جلد مربوط است به شعرایی که تحت حمایت سامانیان و آل زیار و بویه شعر گفته‌اند و برای نمونه میتوان اسامی بعضی از آنان را که فارسی است در اینجا ذکر کرد: ماه افزود - مجوسی - ماهیار - خسرو فیروز - درستویه - پناه خسرو

غز نویان
نوح بن نصر پنجمین پادشاه سامانی که از ۳۲۱ تا ۳۴۳ شهریاری کرد غلامی ترك داشت بنام البتکین که بواسطه استعداد و لیاقت ذاتی حاجب دربار شد. در زمان منصور، دومین پسر نوح و هفتمین پادشاه سامانی، البتکین عاصی شد و غزنه را مقر خویش ساخت. معروفترین غلام او سبکتکین بود که بدامادی اختیار کرد. سبکتکین بزودی جای پدر زن را گرفت و مقتدر شد چندان که نوح دوم سامانی (۳۸۷-۳۶۵) بر ضد سرداران یاغی خویش از او یاری خواست. سبکتکین در ۳۸۷ درگذشت و پسرش محمود (متولد در ۳۵۰) قلمرو اقتدارات پدر را توسعه داد و در ۳۸۹ به سلطنت نشسته و تا ۴۲۱ که از جهان رفت قسمت اعظم ایران و شمال غربی هندوستان را در تحت استیلای خویش در آورد.

از دوازده حمله‌ای که بایالات شمال غربی هندوستان نمود دو نتیجه منوی بدست آمد: یکی اسلام آوردن قسمتی از هندوستان دیگر رواج یافتن زبان فارسی و فرهنگ ایرانی که آثارش تا با امروز برجاست.

پسران محمود نیز چندسالی در ایران سلطنت داشتند تا در ۴۲۹ کشورها بدست طغرل، بیک سلجوقی افتاد. از ۴۵۰ ببعد حکومت غزنویان منحصراً به هندوستان شد.

برقابت پادشاهان سامانی و دیلمی و زیاری، محمود غزنوی از هر سو شعرا و دانشمندان را طوعاً و کرهاً بدربار خود جاب کرد و در عصر او غزنه کانون فرهنگ ایران شد. نیشابور نیز که والی نشین خراسان و در دست نصر برادر محمود بود کماکان از مراکز فرهنگی بود. عنصری و عسجدی و فرخی و عده‌ای دیگر از شعرا در دربار محمود میزیستند. شاهنامه فردوسی در این دوره منتشر شد. ابوسعید ابی‌الخیر (متوفی بیست و دومین من عصر رباعیات خود را گفت. زبان فارسی و عربی هر دو در فلسفه و علوم بکار

میرفت چنانکه ابوریحان بیرونی کتاب تفهیم را در نجوم هم به عربی هم به فارسی و ابن سینا حکمت خود را بنام شفا به عربی و بنام دانشنامه‌ی علائی به فارسی تألیف کرد. تاریخ بخارا و قم و اصفهان و طبرستان که به عربی تألیف شده بود به فارسی نقل گردید. و اکنون تنها متن فارسی در دست است. ابوعلی مسکویه رازی صاحب تجارب‌الامم و کتاب‌الطهاره (متوفی در ۴۲۹) - عتبی نویسنده تاریخ یمنی، مورخ سلطان محمود (متوفی در ۴۲۵) ابو منصور ثعالبی (۱) نیشابوری صاحب یتیمه‌الدهر (متوفی در ۴۲۸) در این عصر میزیستند.

سلجوقیان شعبه‌ای از ترک‌کان‌غز بودند که در ترکستان اقامت داشتند.

سلجوقیان

و بتدریج بسواحل سیحون مسکن گزیده بودند و به اجازه

سلطان محمود غزنوی در ۴۱۶ هجری چند هزار خانوار از آنها به خراسان کوچ کردند.

طغرل و برادرش چغری بر سلجوقیان ریاست داشتند و پس از مرگ سلطان محمود طغیان

کردند و از ماوراءالنهر بآنان پیوسته امداد رسید تا بطرف مغرب و جنوب ایران تاختند

و بسال ۴۵۰ بغداد را تصرف کردند. چغری در همان سال در گذشت و پسرش الب ارسلان

از طرف طغرل بیک والی خراسان شد و پس از فوت طغرل در ۴۵۵ جان‌نشین وی گردید.

الب ارسلان پس از ده سال بقتل رسید و پسرش ملک‌شاه در ۴۶۵ بجای پدر نشست

و تا ۴۸۵ پادشاهی کرد. از اولاد ملک‌شاه، سنجر در ۴۸۸ بسطانت خراسان رسید و

در ۵۱۲ تمام مملکت جزء قلمرو او شد و تا ۵۵۲ امتداد داشت.

وزارت طغرل بیک را عمیدالملک‌کندری و وزارت الب ارسلان و ملک‌شاه را

نظام‌الملک برعهده داشتند که در هوشمندی و تدبیر و نفوذ مشهورند.

در این دوره از ترکستان چین تا عدن تحت لوای واحد قرار داشت و

امنیت و آسایش برقرار بود و در هر رشته مخصوصاً آموزش و پرورش ترقیات

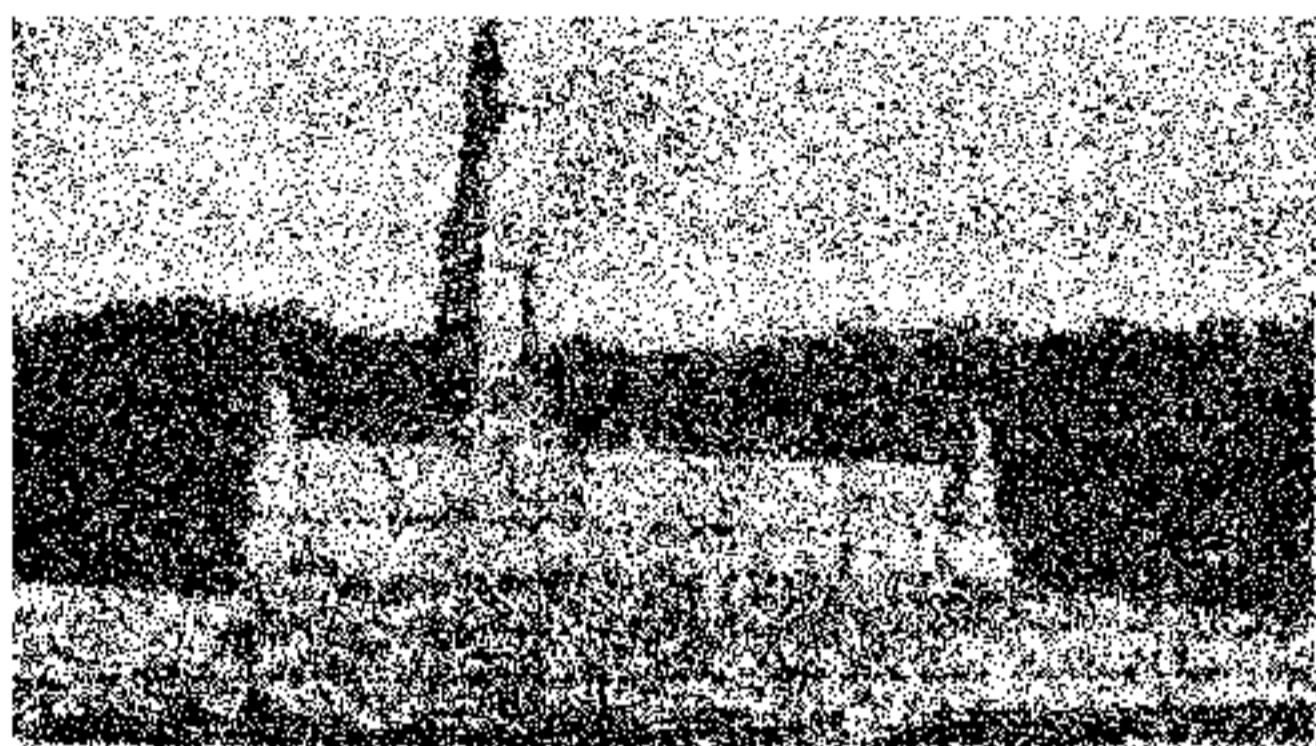
بسیار نصیب مملکت شد. نقشی که خواجه نظام‌الملک در این قسمت داشت بعداً

مذکور خواهد افتاد.

(۱) ثعالب جمع ثعلب یعنی پوست روباه. اجداد ابو منصور تجارت پوست

روباه میکرده‌اند.

اسدی طوسی^(۱) (متوفی در ۴۶۵) - شیخ عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۰) -
 حکیم ناصر خسرو (متوفی در ۴۸۱) - امام محمد غزالی (متوفی در ۵۰۵) - عمر خیام
 (متوفی در ۵۱۷) - امیر معزی امیر الشعراء سلطان سنجر (متوفی در ۵۲۰) - سنائی
 (متوفی در ۵۴۵) - انوری (متوفی در ۵۸۵) - جمال الدین اصفهانی (متوفی در ۵۸۸)
 همگی از نویسندگان و سخن سرایان این عصرند .



آرامگاه عمر خیام در نیشابور

زبان عربی کماکان زبان علمی و مذهبی بود و شماره بسیاری از دانشمندان ایران
 در این عصر کتب خود را به عربی نوشتند که برای نمونه نام چند تن در اینجا ذکر میشود:
 زوزنی نویسنده لغت عربی به فارسی و ترجمان القرآن - حریری نویسنده مقامات -
 میدانی نیشابوری گرد آورنده امثال و حکم عربی - زمخشری صاحب کشاف در تفسیر
 قرآن و لغت عربی به فارسی و کتاب الامکنه در جغرافیا و کتاب المفصل در نحو - شهرستانی
 (خراسانی) صاحب ملل و نحل - طوسی مؤلف فهرست کتب شیعه - باخرزی صاحب
 دمیة القصر در اشعار گزیده

در اواخر سلطنت ملکشاه در ۴۸۳ حسن صباح رهبر اسماعیلیان بقلعۀ الموت

(۱) اسدی طوسی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف ابومنصور موفق هروی را

در ۴۴۸ بخط خویش استنساخ کرده که اکنون در وینه موجود است و قدیمی ترین نسخه
 خطی فارسی است

در آمد و بر ضد خلفای عباسی و هواخواهان آنها و بنفع فرقه اسماعیلی قیام کرد و جانشینان او تا ۶۵۴ که هلاکو قلعه را گرفت و آنانرا مخدول کرد مردم را با کمال جدیت به پیروی از مرام خویش تبلیغ میکردند و مخالفین خود را از میان بر میداشتند.

اتابکان در دربار سلجوقیان بعضی از سرپرست های شاهزادگان که عموماً ترك بودند و اتابك خوانده میشدند بتدریج بمنصب رفیع نایل شده صاحب نفوذ گشتند و در ایالاتی که بآنان سپرده شده بود قدرت یافته خود را تقریباً مستقل کردند.

در فارس از ۵۴۳ تا ۶۶۲ اتابکان سلغری حکومت داشتند و معروفترین آنها اتابك ابوبکر بن سعد بن زنگی است که سعدی گلستان را بنام وی کرد. سلغریان نسبت بسلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی و مغول تاحدی اظهار انقیاد کرده فارس را در امان نگاهداشتند.

در آذربایجان، پهلوانیان از ۵۳۱ تا ۶۲۲ حکومت کردند و مدتی همدان و اصفهان را نیز جزو قلمرو خود داشتند.

خوارزمشاهان پس از فوت سلطان سنجر بسال ۵۵۲ در مرو، ترکان غز که از ۵۴۸ بداخله ممالک هجوم میآوردند بر حملات خود افزودند. غوریان نیز ولایات واقع در مشرف خراسان را تا هندو کش گرفتند ولی در اثر تصادم با سپاه خوارزمشاهان که بطرف ایران میتاختند از ممالک ما عقب نشستند.

انوشتهکین از غلامان ترك که ساقی ملکشاه بود پس از فوت وی بحکومت خوارزم (خیوه) معین شد و او سلسله ای بنام خوارزمشاهان تأسیس کرد. اعتقاد او بر قدرت و نفوذ و وسعت متصرفات خویش افزودند تا آنجا که سلجوقیان را بر انداختند و ممالک قسمت اعظم ایران گردیدند و تا هجوم مغول سلطنت کردند.

هجوم مذکور گرچه بسال ۶۱۶ هجری آغاز شد لیکن قریب پنجاه سال طول کشید تا آن قوم خونخوار بر تمام ممالک استیلاء یافت و مستقر گردید. حتی در نیمه دوم قرن هفتم در بعضی از نقاط ایران مانند فارس هنوز تربیت شدگان قبل از دوره مغول در قید حیات

بودند و تمدنی مشعل فرهنگ را فروزان نگاه داشتند .

در دوره اتابکان و امراء جزو و خوارزمشاهان در علوم و ادبیات و عرفان نویسندگان بزرگت پدید آمدند که بطور نمونه میتوان مهمترین آنها را ذکر کرد : خاقانی (متوفی در ۵۹۱) - نظامی گنجوی (متوفی در ۶۰۰) - فخر رازی (متوفی در ۶۰۶) - فریدالدین عطار (متوفی در ۶۲۸) - جلال الدین مولوی (متوفی در ۶۷۲) - خواجه نصیر الدین طوسی (متوفی در ۶۷۲) - سعدی (متوفی در ۶۹۱)



نتیجه

از اشاره مختصری که بتاریخ ایران در ظرف چهار قرن شد میتوان نتایج ذیل را گرفت :

۱- از نیمه قرن سوم هجری تا استیلای مغول مملکت ما فقط در حدود يك قرن در تحت لوای واحد درآمد و آن در زمان سلطنت عضدالدوله دیلمی - سلطان محمود غزنوی - الب ارسلان و ملکشاه سلجوقی بود . بقیه این مدت وحدت سیاسی در ایران فراهم نشد و هر قسمت از مملکت در تصرف یکی از سلاله های ایرانی از نژاد پادشاهان گذشته یا در دست ایلیخانان و غلامان ترك بود .

۲- در خاندانهای سلطنتی مخصوصاً در دودمان بویه و غزنوی و سلجوقی اتحاد و اتفاق وجود نداشت و بهمین جهت افراد آنها به مناصبه و محاربه بایکدیگر برخاستند و موجب ضعف و انقراض سلسله خود شدند .

۳- در این چهارصد سال بغداد مرکز مذهبی و روحانی عالم اسلام و ارتباط بین ممالک اسلامی برقرار بود . چون زبان مذهبی و علمی زبان عربی بود يك نوع وحدت فرهنگی بین ممالک مذکور وجود داشت . علماء و مدرسین و خطبا و شعرا و واعظ از کشوری به کشور دیگر میرفتند و مورد احترام واقع میشدند و در امور اجتماعی و فرهنگی مملکتی که بدان وارد شده بودند شرکت میجستند . کتابی که در خوارزم تألیف میشد بزودی تا اسپانی انتشار می یافت .

از لحاظ سیاسی خلفا قدرتی نداشتند . گاهی مطیع و حیره خوار ایرانیان وزمانی

بازیچه دست سر کرده های ترك بودند .

در ایران زبان شعر و ادب زبان فارسی بود و زبان دین و علوم زبان عربی و ایرانیان بهر دو زبان از خود تألیفات عالی بی شمار نمودند .

۴- غزنویان و سلجوقیان چون از نژاد ترك بودند و عده ای از آنها از زر خریدی به سلطنت رسیده بودند و در اجتماع آنروز مقام ارجمند نداشتند خلفای عباسی را محل اتکای خود قرار دادند و بواسطه داشتن مذهب تسنن آنها را تأیید و تقویت کردند و در همه جا نسبت به ترویج مذهب مذکور و خصومت بفرقه های دیگر سخت تعصب نشان دادند . ایرانیان برعکس ، بطور کلی کوشش در تضعیف خلفا داشتند چنانکه صفاریان با آنان جنگیدند و آل بویه قریب صد سال بغداد را مرکز حکومت خویش ساختند و حسن صباح و اسماعیلیان و شیعیان بر ضد آنها تبلیغ و دعوت و اقدام شدید نمودند

۵- حس ملیت و استقلال طلبی ایرانیان که در دوره قبل بیدار شده بود قوت گرفت و زبان پهلوی که در دوره پیش بشکل فارسی کنونی در آمده بود ثبات و نضج پیدا کرد و رو بتکامل رفت تا آنجا که نثر فارسی ادبی از اوایل قرن چهارم در تألیف کتاب بکار رفت و بزرگترین شعرای فصیح و سخن سرایان نامی ظهور کردند و حماسه ملی ایران بنظم تدوین شد و اساس قومیت استحکام یافت و مهمترین شاهکارهای ادبی و هنری بوجود آمد .

از لحاظ آموزش و پرورش چهار قرنی را که مورد بحث است
اعصار
 میتوان بدو عصر تقسیم کرد . عصر اول از نیمه قرن سوم تا صدارت
 خواجه نظام الملک در ۴۵۵ هجری . عصر دوم از صدارت او
 تا تسخیر بغداد بدست هلاکوخان در ۶۵۶ و برافتادن خلافت عباسیان و از بین رفتن
 مرکزیت دینی و فرهنگی عالم اسلام .

در این دو عصر تغییر عمده در منظور آموزش و پرورش یا سازمان و برنامه و روش حاصل نشده است ولی صدارت نظام الملک تأثیر بسیار در توسعه مدارس و بسط معارف داشته بطوری که این دو عصر لااقل از حیث کمیت از یکدیگر متمایزند . بعلاوه از قرن

سوم بعد علوم و فنون و ادب و حکمت بمرور زمان پیشرفت نموده مخصوصاً تألیف کتب علوم دینی رو بتزاید رفتد است و همین مسئله موجب تسهیل کار طلاب و تکثیر مؤسسات فرهنگی گشته و تشویق و حمایت نظام الملک از اهل فضل و کمال بر شماره طالبان علم افزوده است .

عصر اول

(۲۵۰-۴۵۵)

این عصر که آغاز آن مقارن است با قیام صفاریان و سامانیان و زیاریان و بویان بر علیه خلفای عباسی و بمنظور تأمین استقلال ایران ، منتهی می شود بسطنت غزنویان و شروع پادشاهی آل سلجوق . در این مدت چنانکه سابقاً نیز گفته آمد سلاله های نخستین زبان فارسی و فرهنگ ملی ما را احیاء کردند و خاندان بویه و غزنوی کار آنان را دنبال نمودند . وسیله تعلیم عمومی عبارت بود از وعظ و خطابه که در مساجد انجام میگرفت و برای توده مردم بود . مکاتب که برای آموختن قرآن و خواندن و نوشتن و مقدمات حساب و زبان عربی بود - حلقه های درس که در مساجد و مشاهد و زوایا تشکیل میشد و در آنها زبان عربی و احادیث و اخبار و فقه و اصول دین و تفسیر قرآن میآموختند .

بتدریج از اوایل قرن چهارم امراء و سلاطین و اشخاص نیکوکار در شهرهای عمده چون نیشابور و سبزوار و غزنه و بلخ و بخارا و آمل مدارسی برپا ساختند و برای طلاب حجره ها جهت سکونت تعیین کردند و موقوفات برای تأمین مخارج مدرسه و پرداخت حقوق مدرس و احیاناً کمک به طلاب مقرر داشتند . مشهورترین این مدارس عبارت بود از بیهقیه که امام ابو الحسن محمد بیهقی (متوفی در ۳۲۴) در نیشابور بنا کرد و عده ای از مشاهیر چون امام الحرمین جوینی (متوفی در ۴۷۸) استاد غزالی در آن تحصیل کردند و مدرسه سعیدیه که امیر نصر برادر سلطان محمود غزنوی و الی خراسان در ۳۸۹ در نیشابور برپا نمود .

در این عصر بزرگانی در ادب و حکمت و علوم پدید آمدند که سابقاً اسامی مهمترین آنها ذکر شد . همگی آنان را میتوان از استادان و مربیان بزرگت خواند زیرا اولاً هر کدام را برای زندگانی در این دنیا فلسفه ای و در باب علت آفرینش جهان

و مقصود از حیات نظریاتی است بنابراین هر کدام بدون توجه مستقیم بآموزش و پرورش، عقایدی در این باره در ضمن اشعار و داستانش و اندرزهای خود ذکر نموده‌اند که چنانچه دنبال شود بمرام و کمال مطلوب آنان نائل خواهند شد. ثانیاً بواسطه نفوذی که بزرگان ادب و علم ایران در قلوب هموطنان خود داشته‌اند گفته‌ها و دستورهای آنان در رفتار و طرز پرورش کودکان و سالمندان پیوسته مؤثر بوده و خواهد بود. بطور مثال میتوان این حکایت را که در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی آمده در اینجا ذکر کرد:

احمد بن عبدالله از اهالی خجستان (نزدیک هرات) که خربنده‌ای بیش نبود در حدود ۲۶۵ هجری از خواندن دو بیتی که از حنظله بادغیسی در صفحه ۳۹۰ نقل گردید چندان برانگیخته شد که خران خود را فروخت و از بهای آن اسبی خرید و بخدمت علی بن لیث در آمد و طوایف نکشید که بامارت خراسان رسید (۱)

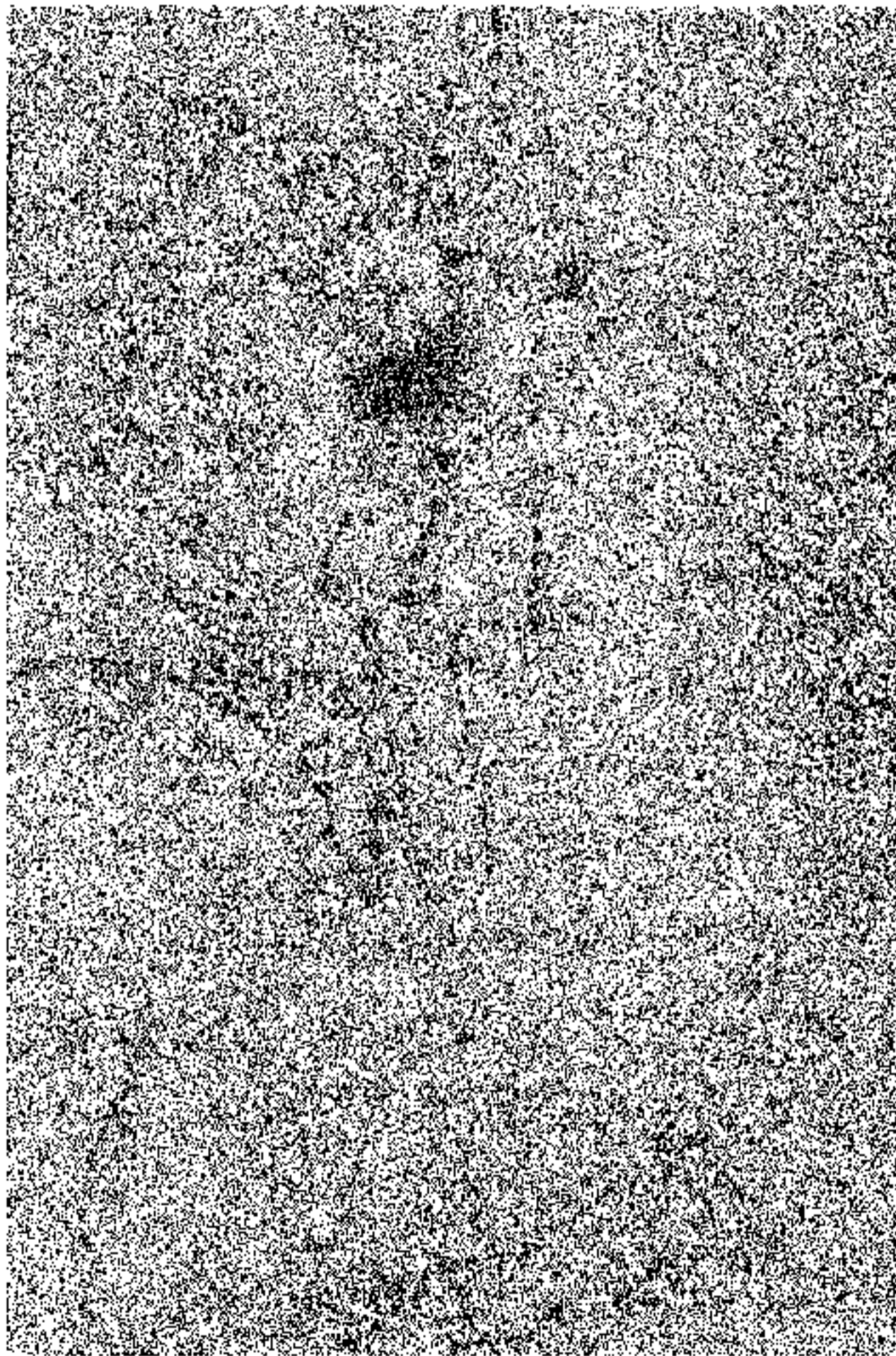
از میان حکما و نویسندگان ایران عده‌ای مستقیماً در باب آموزش و پرورش بحث کرده و از روی عمد نظریاتی در این خصوص ابراز داشته‌اند که باید در حدود امکان و برسیل اختصار از آنان سخن گفته شود. این نکته باید قبلاً خاطر نشان گردد که مطابق طبقه‌بندی ارسطو، دانش و فلسفه بدو بخش عمده تقسیم میشود: نظری و عملی. حکمت عملی را سه قسمت است: تهذیب اخلاق - سیاست مدن - تدبیر منزل. در ممالک اسلامی پرورش فرزند معمولاً جزو قسمت اخیر مورد مطالعه و بحث واقع شده است. بعضی از حکمای ایران نیز مطابق تقسیم‌بندی مذکور ضمن حکمت عملی و تدبیر منزل عقاید خود را در باب تعلیم و تربیت کودک بیان کرده‌اند که نخستین آنها ابن سیناست.

البته قبل از اسلام کتبی درباره پرورش فرزند وجود داشته
 ابن سینا
 است چنانکه مثلاً ابن ندیم در فهرست (۲)، کتابی از زاذان فرخ
 ذکر میکند که در تأدیب پسر خود نوشته و ظاهراً متعلق باواخر دوره ساسانی است ولی

(۱) چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی چاپ تهران ۱۳۱۳ - صفحه ۲۴

(۲) فهرست، چاپ مصر (۱۳۴۸ قمری) صفحه ۴۳۷

مانند تمام کتب دیگر پهلووی بیاد ناراج روزگار رفته و اثری از آن در دست نیست .
 نخستین دانشمند بزرگی که در ایران پس از اسلام راجع بتعلیم و تربیت اظهار
 نظر کرده شیخ الرئیس ابوعلی سیناست که در صفر ۳۷۰ هجری در دهکده خورمیشان نزدیک
 بخارا - پایتخت ایران سامانی - متولد شده و در ۴۲۸ در همدان جهان را بدرود گفته
 و آرامگاهش که اخیراً بشکل مجالی بدست انجمن آثار ملی از نو بنا شده در آنجاست



ابن سینا
 (۳۷۰ - ۴۲۸)

از روی تصویری که بقلم آقا رضا در نخستین نیمه قرن دهم هجری کشیده شده
 و در موزه بریتانیا در لندن است .

ابن سینا شرح زندگانی خود را تایست و یکسالگی نوشته سپس یکی از شاگردان
 و مریدانش بنام ابو عبید جوزجانی بقیه آنرا با تمام رسانده که اکنون موجود است .
 پدرش عبدالله از اسماعیلیان و اهل بلخ و از مستخدمین دولت سامانی بود و مادرش
 موسوم به ستاره از توابع بخارا .

نخست در مکتب تحصیل کرد سپس نزد محمود مساح که در بخارا بقالی امرار
 معاش مینمود حساب و هندسه آموخت و از اسماعیل زاهد فقه فرا گرفت و منطق و اقلیدس



ابن سینا

از روی تصویر جدیدی که بتصویب انجمن آثار ملی رسیده است .

و مجسطی را در خدمت ابو عبدالله ناتلی که از مازندران بر پدرش وارد شده بود تلمذ
 کرد . پزشکی را نزد حسن بن نوح قمری بخارائی خواند و در هجده سالگی چندان